

باسمه تعالی

عنوان مقاله : آزادی و آزادگی در دیدگاه مولانا

گرد آورندگان : آیت کیانی فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی ، فاطمه فرهمند
لیسانس زبان و ادبیات فارسی

تلفن : ۰۹۱۳۲۸۷۳۵۸۷



چکیده

نقد و بیان آزادی و آزادگی در دیدگاه عرفانی مولوی موضوع اصلی این مقاله است. با تحلیل ابیات مربوط به آزادی و آزادگی در مثنوی ابعاد مختلف دیدگاه مولوی در این خصوص مشخص شده است. مولوی از منظر دینی و نگاه عرفانی به آزادی می نگرد و بهترین نوع آزادی را آزادی درونی که همان آزادگی است می داند. و آن را بندگی خداوند و حریت و رها شدن از تعلقات زندان های درونی می داند. و در این راه موانع رسیدن به آزادگی را نیز برای انسان بیان می نماید.

از نگاه عرفا و از جمله مولانا، تا انسان به آزادی درونی نرسد، به آزادی بیرونی هم دست نخواهد یافت موضوع آزادی و اختیار بارها مورد توجه عرفا و از جمله مولوی قرار گرفته است. مولوی با عقیده آزادی و اختیار انسان موافق است؛ البته آزادی ای که سبب هدایت و رستگاری انسان می شود، اما آزادی و اختیاری را که سبب سرکشی و دور شدن از حقیقت گردد، نمی پذیرد. مولوی آزادی و اختیار را لایق و برازنده مقام اولیای خدا و انسانهای کامل می داند؛ زیرا اختیار، انسان را اشرف مخلوقات ساخته است. او بعد از اثبات اختیار انسان به شکایت از اختیار می پردازد؛ زیرا اختیار، عامل ابتلای انسان شده، و عالم را به دو قطب خیر و شر تقسیم نموده، و انسان را از بزم حضور خداوند دور نگه داشته است. از دیدگاه مولوی، مانعی که خداوند در روز الست به انسان داد، همان اختیار است.

کلیدواژه ها: آزادی، اختیار، آزادگی، مولوی، مثنوی

مقدمه:

مولوی سال‌های سال با تمرین و ممارست و تجربه‌اندوزی و حشر و نشر با ارباب سلوک و مصاحبت با مردان مردی چون شمس تبریزی و عطار و داشتن همنشینانی چون حسام‌الدین چلبی که به خاطر گل روی زیبا و سیرت همچون آینه‌اش مثنوی معنوی را سرود و با به سرآوردن با رازدانانی همچون صلاح‌الدین زرکوب و برهان‌الدین محقق آسمان‌ها را یکی پس از دیگری سپری نمود و درهای بسته فکر و اندیشه بشری را گشود و رمز و رازهای بسیاری که سر به مهر بودند از قرآن مجید درک کرد و کوشید آن همه را با زبانی بسیار ساده به انسان بیاموزد. این که این همه با رسایی تمام در باب آزادی انسان سخن می‌گوید، بی‌شک از جهان‌بینی توحیدی او مایه می‌گیرد، از شناخت او نسبت به انسان و جایگاه انسان "آزاد" در پیشگاه خداوند و نسبت این انسان آزاد به جهان و رابطه او نسبت به مدیریت عالی جهان آفرینش سرچشمه می‌گیرد.

از نگاه مولانا، این انسان آزاد است که با داشتن موهبت آزادی مسئولیت را درک می‌کند و این انسان آزاد مطلق است که به مسئولیت می‌رسد و گرنه اگر انسان اختیاری نمی‌داشت و در جبریتی کشته محبوس می‌بود، هیچ‌کس از او مسئولیتی نمی‌خواست. حتی در پذیرش ایمان یا کفر، انسان آزاد مطلق است، مولانا با پیشنهاد مراقبت درست و پیوسته می‌خواهد که آدمی اشتباهات گذشتگان را تکرار نکند، راه و یاران راه و ابلیس و ابلیسیان را از دوستان راستکار بازشناسد، تا دچار خسران بزرگ نگردد.

راست کن اجزات را از راستان سر مکش ای راست رو زان راستان

هم ترازو را ترازو راست کرد هم ترازو را ترازو کاست کرد

هر که با ناراستان هم سنگ شد در کمی افتاد و عقلش دنگ شد

در یک تقسیم بندی کلی آزادی به دو قسم آزادی بیرونی و آزادی درونی تقسیم می‌شود. آزادی بیرونی مصادیق متعددی می‌تواند داشته باشد، از جمله آزادی از سلطه حکومت‌های خودکامه، آزادی اجتماعی، آزادی سیاسی و ... مثلاً وقتی گفته می‌شود استقلال، آزادی ... منظور آزادی بیرونی و از سلطه حکومت‌های مستبد می‌باشد.

نوع دوم آزادی ، آزادی درونی می باشد که با «آزادگی» مترادف می باشد. نوعاً در «دین» آزادی به هر دو صورت بیرونی و درونی به کار می رود، ولی در عرفان آزادی غالباً به معنی آزاد بودن از قید و بندهای درونی نظیر ثروت ، قدرت ، شهرت ، شهوت ، آرزو و به کار برده می شود آنجا که مثلاً شمس تبریزی گوید : آزادی در بی آرزویی است!

آزادی و آزادگی در دید گاه مولانا

- بحث انسان و اختیار از دیدگاه مولانا

مولوی با بیان دلایلی دینی، عقلی و حسی و وجدانی از اختیار انسان دفاع، و انسان را موجودی مختار معرفی می کند. او به منظور ملموس ساختن رابطه اراده انسان با اراده خداوند و نشان دادن عدم تناقض این دو اراده به آیه "ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی" (انفال: ۱۷) استناد کرده است . خداوند در این آیه، عمل واحدی را در مورد رسول خدا، هم اثبات و هم نفی کرده است. این امر با اینکه در ظاهر، متناقض به نظر می رسد، نسبت به دو قدرت و دو اراده مختلف، درست و عاری از تناقض است؛ زیرا از همراه شدن اراده خداوند با اراده رسول خدا، غلبه و پیروزی رسول خدا بر کافران حاصل شد. بر این اساس، اراده خداوند نه تنها تناقضی با اراده انسان ندارد، بلکه کامل کننده آن هم هست. بر اساس این آیه، عمل انسان حد فاصل بین جبر و اختیار مطلق است؛ یعنی عمل او از یک سو با جبر در ارتباط، و از سوی دیگر، اختیاری است که همان مسلک (امر بین الامرین) می باشد که در شعر زیر به خوبی نشان می دهد.

کرد ما و کرد حق ، هر دو ببین / کرد ما را هست دان ، پیدا است این

گر نباشد فعل خلق اندر میان / پس مگو کس را چرا کردی چنان؟

خلق حق ، افعال ما را موجد است / فعل ما ، آثار خلق ایزد است....

که در آن حضرت مولانا می فرماید که:

هم فعل خدا را ببین و هم فعل ما را . فعل ما را حقیقی بدان و این البته مطلبی روشن است . یعنی اینطور نیست که مانند پیروان جبر محض بگوییم که انسان در انجام اعمال خود . هیچگونه نقشی ندارد .

مولانا تا اینجا موضوع جبر و اختیار به روش صوفیان صافی تفسیر کرد . اما از اینجا به - بعد این موضوع را به روش علمای کلام ، خاصه بر مشرب اشعریان مورد بحث و نقد قرار می دهد . مهمترین مسئله در نظر اشعریان ، چگونگی افعال بندگان است . ابوالحسن اشعری می گوید : خداوند خالق افعال عباد است و انسان در افعال خویش ، در حد کسب (اکتساب) دخالت دارد . او می گوید : کسب عبارت است از تعلق قدرت و اراده عبد به فعل مقدوری که از جانب خداوند حادث می گردد . (تحقیقی در مسائل کلامی ، ص ۱۰۶) . بنابراین قدرت انسان برای حصول فعل کافی نیست بلکه این قدرت الهی است که آن عمل را ایجاد می کند و سهم انسان در اعمالش ، فقط میل و انگیزه ای است که به انجام آن در دلش ایجاد می شود و چون میل و انگیزه عمل در انسان ایجاد شد . خداوند آن عمل را از مجرای انسان صورت می دهد . پس عمل انسان به خود او قائم است نه آنکه از او صادر شود . نتیجه آنکه خداوند مصدر اعمال انسان است و انسان ، کاسب آن اعمال . و این طریقه اشعری راه میانه ای بود میان جبر محض و تفویض مطلق . البته مسئله کسب اشعریان یکسره مبهم است . مولانا که در ابیات پیشین ، بر مشرب صوفیانه با مسئله جبر و اختیار برخورد کرده ، در این بخش جلیل ، متکلمانه با آن مسئله روبرو می شود و حل مشکلات آن را بر مشرب اشعریان بازگو می کند.

مولوی همان طور که عقیده جبریان را باطل می داند، اعتقاد قدریه و قول به تفویض و

اختیار مطلق دربست را هم ابطال می کند. او معتقد است که افعال انسان نه به طور جبر

صرف است و نه اختیار محض، بلکه حالت مابین جبر و اختیار است و در این مسئله است که همه جا پیشوای فکر و شعار مسلک و « مارمیت اذ رمیت » اعتقاد او به مفاد آیه طریقت اوست (همایی، ۱۳۸۱ : ص ۹۴).

از دیدگاه مولوی، آفرینش موجود مختار بر عظمت آفرینش خداوند می افزاید؛ زیرا سایر آفریده ها اعم از حیوان، فرشته، جماد و نبات در فعل خود مجب و ر و مقهور اراده خداوند هستند، اما انسان با سایر حیوانات تفاوت اساسی دارد . انسان برخلاف آنان در عمل نیک و یا بد، قدرت تصمیم گیری دارد و به اختیار، پرستش خداوند و یا سرکشی و عصیان را انتخاب م ی کند. از دیدگاه مولوی، تجلی و ظهور عظمت خلق و آفرینش خداوند با خ لق موجود مختاری به نام انسان بیشتر شده، ولی در عقیده اهل جبر، تجلی این عظمت و شکوه نادیده گرفته شده است . خدایی که موجود مختاری به انسان آفریده است و بر چنین موجود مختاری حکومت می کند، لایق پرستش و عبادت است؛ حال اینکه از دیدگاه جبریان، خداوند فقط موجودات مجبور آفریده است که باید مجبورانه و بدون آگاهی و اراده او را عبادت کنند. مولوی در طرح این مباحث تحت تأثیر عقاید پدر خود، بهاءولد، قرار دارد . بهاءولد نیز اختیار را برای انسان لازم و ضروری می داند؛ زیرا اختیار، هم عظمت خلاقیت خداوند و هم عظمت انسان را چندین بر ابر می کند: (و تو الله را صفت کمال آن گاه گفته باشی که بنده را قوت و اختیار گویی . با آن که همه عاجز مشی ت اند از آنک قادر بر قادر، قویتر باشد از قادر بر عاجز مجبور)) (بهاءولد، ۱۳۸۲ : ص ۲۲۸)

اختیار بی صورت حاکمی هست هر مخلوق را در اقتدار

نادر این باشد که چندین اختیار ساجد اندر اختیارش بنده وار

(مولوی ۱۳۷۵، ۹۵/۵-۳۰۸۹)

اختیار عاشقانه، بهترین نوع اختیاری

- از دیدگاه مولوی بهترین نوع اختیار، ترک زیرکی عاقلانه و کسب حیرت عاشقانه است.

عقل مصلحت اندیش و مغلوب نفس، صاحب خود را در اعمال بد و عمل به

خواهشهای نفسانی، مختار، ولی در اعمال نیک، مجبور نشان می دهد، اما عشق، انسان

را به حیرت در برابر عظمت و قدرت خداوند دعوت می کند و او را به ترک زیرکی

عقل و فریب نفس، و تسلیم شدن در برابر شرع و وحی دعوت می کند؛ لذا اختیار این

است که انسان به جای آنکه حس، عقل معاش اندیش و نفس را حاکم بر وجود خود

سازد، بهتر است که عاشق خداوند و زیبایی و نیکی، و عامل به شرع رسولان خدا باشد

و از طریق عشق از مهلکه جبر و اختیار نجات پیدا کند. این اندیشه را در معارف

بهاءولد هم می توان دید؛ اینکه: عشق می تواند اختیار فتنه انگیز بشر را مهار کند و او را

از این راه پرخطر نجات دهد:

غم چه می خوری، عاشق الله باش تا از همه رنجها و غمها خلاص یابی. اکنون غم

مخور اگر الله چیزی دادست از آن بسیار، اندکی در راه او بباز و اگر ندادست فارغ

بنشین و غم مخور. جنگ همه با اختیار توست. چون اختیار تو رفت جنگ نماند.

(بهاء ولد، ۱۳۸۲: ص ۳۰۴)

عشق، عامل اتحاد جبر و اختیار

از دیدگاه مولوی عقل، کارافزار و مصلحت اندیش و عامل اختلاف، ولی عشق، اتحادبخش، مایه صلح کل و پایان بخش قیل و قال است. عشق، اختلافها را از بین می برد حال اینکه بحث عقلی و تعصب فرقه ای، سبب ایجاد اختلاف و دشمنی می شود. عشق همه چیز را فدای حقیقت می کند، ولی عقل همه چیز را ب رای خود می خواهد. عشق همه چیز را در راه معشوق قربانی می سازد حال اینکه عقل همه چیز را در راه رسیدن به خواسته های خود تباه می کند. عشق حتی مفهوم متناقض جبر و اختیار را دگرگون ساخته و مفهوم متناقض آن دو را یگانه و متحد می سازد. عشق از معیت انسان با حق و یکی گشتن اراده عاشق و معشوق سخن می گوید و مفهوم جبر و اختیار را یکی می گرداند؛ زیرا در عالم عشق، هرچه معشوق اراده کند (جبر عاشقان ه) عاشق با طوع و رغبت آن را می پذیرد و آنچه را عاشق بخواهد (اختیار) معشوق آن را برآورده می سازد؛ زیرا عاشق محتاج معشوق، و معشوق نیز مشتاق اوست؛ لذا در عالم عشق سخنی از دوگانگی نمی رود، بلکه سخن از اتحاد و یگانگی است و قدرت عشق حتی مفهوم متناقض جبر و اختیار را نیز یگانه و عارف از تناقض می سازد.

از دیدگاه مولوی تا زمانی که انسانهای خودخواه، دلبسته دنیا و تسلیم نفس بدفرمای

باشند، جبر و اختیار مذموم بر اندیشه آنان حکومت خواهد کرد و اختلاف فرقه ای از بین نخواهد رفت؛ زیرا اغلب انسانها در فکر یافتن حقیقت جبر و اختیار نیستند و در اندیشه به کرسی نشاندن عقیده و مسلک خود هستند د. به همین دلیل، بحث کلامی جبر و اختیار هیچ وقت سبب اتحاد و دوستی انسانها نخواهد شد و به نتیجه ای که وحدت بخش و خرسندکننده همه فرق ه های اسلامی باشد، نخواهد رسید، فقط قدرت عشق و تفسیر عارفانه و عاشقانه جبر و اختیار، م تواند اختلافها را از بین برد و صلح و دوستی را جایگزین آن سازد؛ زیرا عشق و تفسیر عاشقانه حتی مفهوم متناقض جبر و اختیار را نیز یگانه و عاری از تناقض می سازد.

عشق برد بحث را ای جان و بس کو زگفت و گو شود فریاد رس

حیرتی آید زعشق آن نطق را زهره نبود که کند او ماجرا

(مولوی،: ۱۳۷۵: ۴۱/۵-۳۲۳)

رسیدن به آزادگی در دیدگاه مولانا

از دیدگاه مولانا برای رسیدن به آزادگی باید از بسیاری چیزها گذشت و تن به هرچیزی نباید داد و باید تن و اندام جسمانی را در راه رسیدن به آزادگی نادیده گرفت او موانع رسیدن به آزادگی را به خوبی نشان داده و انسان زیرک و عارفان خداجوی باید این موانع را یکی پس از دیگری بردارند تا به کمال و آزادگی برسند:

۱: گرفتار «خود» بودن : از مهمترین موانع آزادی «من» و «انانیت» می باشد. مولانا در دیوان شمس گوید

بیخودم کن که از آن حالتَم آزادیهاست بنده آن نفرم کز خودِ خود آزادند

در مثنوی در داستان (خلاصه حکایت امیر و غلامش که نماز باره بود و انس عظیم داشت) نیز گوید:

چون فراموش شود تدبیر خویش یابی آن بختِ جوان از پیرِ خویش

چون فراموشی خودی یادت کنند بنده گشتی آنگه آزادت کنند

که می فرماید : هر گاه تدبیرها و چاره اندیشی های خود را رها کنی و آن را به فراموشی سپاری ، آن اقبال تازه و طالع نو را از راهنمای خود خواهی یافت.

و:

هرگاه موجودیتِ مادی و جزیی خود را فراموش کنی . کاملانِ طریقت و واصلانِ کوی حقیقت تو را به یاد خواهند آورد . و چون به نحوِ درست به بندگی و عبادتِ حضرت حق مشغول شدی ، قطعاً با همّتِ اولیای خدا از دامِ انانیت و خودبینی نجات خواهی یافت.

مثنوی معنوی ؛ دفتر سوم

وهم چنین در حکایت خوردن پیل بچگان از حرص و ترک نصیحت ناصح فرماید که :

مردان حق ، وقتی که از دستِ خودنگری و انانیتِ خود می رهند . دست افشانی می کنند و همینکه از نقص های خود آسوده می شوند ، رقص و پایکوبی می کنند.

نوازندگان آنان از یرِ حقیقت و با خلوص دف می زنند و دریاها از شور و غوغای آن مردم ، کف بر لب می آورند .
{ رقص و سماع اینان ریاکارانه و هوسبازانه نیست بلکه خالصانه و از روی نیاز تکاملی روح است . به همین جهت پدیده های طبیعی نیز با آنان همراه و همنا می شوند و می توان گفت نوازندگان از درون آنها می نوازند . }

چون رهند از دست خود دستی زنند چون جهند از نقص خود رقصی کنند

مطربانشان از درون دف می زنند بحرهای در شورشان کف می زنند

مثنوی معنوی ؛ دفتر سوم

-رهایی از «خویشتن خویش» از مهمترین مراحل آزادگی می باشد که بد نیست یادى کنیم از شعرى که مرحوم استاد محمد عابد در مورد امام حسین (ع) و یارانش سروده بود که فى الواقع معنای رهایی از خویش را به خوبی به جهانیان نشان داده اند.

آنانکه در این مرحله مجذوب خدايند

يارب چه کسانند و چه نامند و کجايند؟

گفتند ندارند نشانى و مکانى

این شیفتگان رخ دلدار که هايند؟

هرگز نه اسيرند به زنجير علايق

کز خویشتن خویش هم، این قوم رهايند...

عابد تبريزى

و گرفتار ماندن در قفسِ نفس از شداد و غلاظتِرين گونه های اسارت و گرفتارى

به لطفی دردهایم را دوا کن ز خود بیگانه با خود آشنا کن

خداوندا من از من در عذابم به حق خود مرا از من رها کن

عابد تبريزى

قرب و نزديكى به خداوند با رهايش از خود محقق مى شود

قرب نه بالا و پستى جستن است قرب حق از حبس هستى رستن است

مثنوى معنوى؛ دفتر سوم

و

بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را هرگز نتوان دید جمال احدی را (وحدت کرمانشاهی)

در این خصوص غالب دهلوی نیز گوید:

دوشم آهنگ عشا بود که آمد درگوش ناله از تار ردائی که مرا بود به دوش
کای خس شعلۀ آواز موذن زنهار از پی گرمی هنگامه منه دل به خروش

در ادامه " غالب " گوید : از سروش پرسیدم اگر از جهان محسوس به عالم معقول روی آورم چگونه باید رفتار
!کنم؟ در پاسخ گفت: از خویشتن خویش چشم بیوش

من که بودی کفم از مزد عبادت خالی چو دلم گشت توانگر به ره آورد سروش
!گفتم: از رنگ به بیرنگی اگر آرم روی ره دگر چون سپرم؟ گفت : ز خود دیده بیوش

دیوان غالب دهلوی

در کتاب "معبد سکوت" آمده است : برای اینکه دانه ای که در زمین کاشته شده بروید باید از خود دست بکشد.
: مولانا ضمن توصیه ای گوید

در جوالِ نفس خود چندین مرو از خریداران خود غافل مشو

مثنوی معنوی ؛ دفتر ششم

هم چنین سنایی در موعظه و نصیحت در اجتناب از زخارف دنیا فرماید که علم نیز وقتی مفید است که موجب
رهایش گردد.

علم کز تو تو را بنستاند جهل از آن علم به بود صدار

سنائی

۲- غم و شادی : از دیگر مصادیق آزادی ، آزادی از غم و شادی و حالات نفسانی می باشد. نوعاً منشاء غم و اندوه
تعلق خاطر به داشته ها و نگرانی از دست دادن آنها می باشد. مولانا گوید :

آنچنانک ناگهان شیری رسید مرد را بر بود و در بیشه کشید

او چه اندیشد در آن بردن ببین تو همان اندیش ای استاد دین

می کشد شیر قضا در بیشه ها جان ما مشغول کار و پیشه ها

آنچنانک از فقر می ترسند خلق زیر آب شور رفته تا به حلق

گر بترسندی از آن فقر آفرین گنجهاشان کشف گشتی در زمین

جمله‌شان از خوف غم در عین غم در پی هستی فتاده در عدم

منظور کلی مولانا اینچنین هست که اگر انسانها آنقدر که از فقر می ترسند و نگران فردای خود هستند اگر به همان اندازه از خداوند که خالق فقر می باشد و فقر مخلوق اوست میترسیدند خداوند گنجهای زمینی را در زیر پاهایشان نمایان میکرد.

نکته اول: فقر مخلوق خداوند است و ترس از مخلوق نوعی شرک ورزی است

نکته دوم: ترس از فقر هیچ فایده ای ندارد و هرچه مقدر شود همان خواهد رسید

نکته سوم: اگر از خداوند بترسیم که این ترس عین توحید است به سبب این نوع ترس خداوند درهای رحمتش را باز میکند و چه بسا گنجهایی را نمایان سازد.

و گوید:

آنکه او بسته غم و خنده بود او بدین دو عاریت زنده بود

از غم و شادی نباشد جوش ما باخیال و وهم نبود هو ما

حالتی دیگر بود کان نادرست تو مشو غافل که حق بس قادرست

تو قیاس از حالت انسان مکن منزل اندر جور و در اجسان مکن

که می فرماید:

این جوش و شور ما از غم و شادی دنیوی نیست زیرا که با بدست آوردن چیزی شاد و با ازدست دادن چیز دیگری غمگین نمیشویم و حتی این هوش و دریافتهای ماهم از خیال و توهمات ذهنی نیست بلکه از احوال و تجلیات ربانیت ... این احوالات و شادیها و غمهای عارف از دنیای دیگری سرچشمه میگیرد. خیلیها این احوالات را انکار میکنند و به تمسخر میگیرند و میگویند عشق توهمی بیش نیست مولانا پیامی برای این افراد دارد و میگوید که اگر شماها از این احوال دورید و غافلید لااقل منکر این عشق و مستی نشوید دلیل مولانا هم بسیار زیباست .. میفرماید برای اینکه حضرت حق بسیار قادر و تواناست و میفرماید تو با مقیاس های انسانیت تلاش برای فهم این احوال نکن و از منزل جور و احسان بیرون بیا...

مثنوی معنوی ؛ دفتر اول

و این ابیات

باغ سبز عشق کو بی منتهاست جز غم و شادی درو بس میوه هاست

عاشقی زین هر دو حالت برترست بی بهار و بی خزان سبز و تر است

که توضیح می دهد که : کسیکه محدود به همین صفاتی مانند غم و خنده است پس وجودش و موجودیتش به همین صفات عاریتی بسته اس اما باغ سرسبز عشق و اون عالم الهی بی منتها پر از میوه های متنوع تر از حالاتی مثل غم و شادی و خنده اس ... آنک او بسته غم و خنده بود.

مثنوی معنوی ؛ دفتر اول

انسان می تواند از قید و بند غم و شادی رها شود . سعدی گوید:

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست به ارادت ببرم درد که درمان هم ازوست
زخم خونینم اگر به نشود به باشد خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست
پادشاهی و گدایی بر ما یکسانست که برین در همه را پشت عبادت خم ازوست

غزل: ۱۳

۳- حيله و زرنكى هاى شيطنت آلود : از مصاديق گرفتارى انسان ، گرفتار آمدن در قید و بند زرنكى هاى شيطنت آلود باشد. مولانا گوید:

ای تن کثر فکرت معکوسرو صد هزار آزاد را کرده گرو
مدتی بگذر از این حیلَت پزی چند دم پیش از اجل آزاد زی
مثنوی معنوی ؛ دفتر ششم

: و در دیوان شمس گوید

حیلَت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو و اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو

غزل: ۲۱۳۱

در حکایت گلِ خوار در مغازه عطاری نیز به این اشاره دارد که غالب زرنگی های انسان به ضرر وی می باشد و آنگونه که گفته اند : «الحيله كل الحيله في ترك الحيله»>

پیش عطاری یکی گل خوار رفت	تا خرد ابلوچ قند خاص زفت
پس بر عطار طرار دودل	موضع سنگ ترازو بود گل
گفت گل سنگ ترازوی منست	گر ترا میل شکر بخريدنست
گفت هستم در مهمی قندجو	سنگ میزان هر چه خواهی باش گو
گفت با خود پیش آنک گل خورست	سنگ چه بود گل نکوتر از زرست
اندر آن کفه ُ ترازو ز اعتداد	او به جای سنگ آن گل را نهاد
پس برای کفه ُ دیگر به دست	هم به قدر آن شکر را می شکست
چون نبودش تیشه ای او دیر ماند	مشتري را منتظر آنجا نشاند
رویش آن سو بود گل خور ناشکفت	گل ازو پوشیده دزدیدن گرفت
ترس ترسان که نباید ناگهان	چشم او بر من فتد از امتحان
دید عطار آن و خود مشغول کرد	که فزون تر دزد هین ای روی زرد
گر بدزدی وز گل من می بری	رو که هم از پهلوی خود می خوری

که می فرماید: آنان که دلسپرده دنیا و وامدار دلبستگی های آن هستند همانا مرغان ضعیف و آنان که دلبستگی به عقبی دارند و عافیت-طلب می باشند همانا مرغان شریف و والا منش هستند؛ منتها هر دسته به نحوی از انحا؛ شکار دام جهان مادی می شوند. مولانا سپس خود را چو سلیمان؛ مبرا از این دو دسته برشمرد و می گوید که نه دلبسته به دنیا و نه دلبسته به رهروان عاقبت-اندیش است. چرا که عارفان عشق حضوری دارند و بیرون از گرایشات دنیوی و اخروی؛ دل به جان جانان بسته اند. در پایانه غزل، مولانا دوستداران دنیا و عقبی را مورد خطاب و عتاب قرار داده؛ گرایشات هر دو گروه را برآمده از محاسبات و آرزومندی های ذهنیتی برمی شمارد و در مقابل؛ عارفان را بیرون از دایره زمان و مکان؛ در پیوند با ملکوت معرفی می کند.

مثنوی معنوی؛ دفتر چهارم

و فرماید:

مکر آن باشد که زندان حفره کرد آنکه زندان بست آن مکر است سرد

مثنوی معنوی؛ دفتر اول

۴- زمان و مکان : از مصادیق گرفتار آمدن آدمی ، اسارت در قید زمان و مکان می باشد. و انسانی که به دنبال آزادی است باید که این حصار ها را بشکند. مولانا گوید

در زمان خواب چون آزاد شد ز آن مکان بنگر که جان چون شاد شد

اگر واقعا این دنیا تنگ و حقیر نیست . پس چرا انسان در عالمِ رویا از کمندِ درد و رنج خلاص می شود . تو نگاه کن به اینکه روح در رویا چگونه شادمان می شود. که در بیت آخر این شعر می گوید که این جهان برای خواباندن اشتر جان بسیار تنگ است. مناخ به خوابگاه شتر می گویند.

این زمین و آسمان بس فراخ سخت تنگ آمد به هنگام مناخ

مثنوی معنوی؛ دفتر سوم

- مولانا وقتی شهدای کربلا را توصیف می کند ، می گوید:

کجایید ای شهان آسمانی بدانسته فلک را در گشایی

کجایید ای ز جان و جا رهیده کسی مر عقل را گوید کجایی

کجایید ای در زندان شکسته بداده وام داران را رهایی

کجایید ای در مخزن گشاده کجایید ای نوای بی نوایی

دیوان شمس؛ غزل: ۲۷۰۷

و:

تو مکانی جای تو در لامکان این دکان بر بند و بگشا آن دکان

تو موجودی مکانی هستی . یعنی مقید به مادیات هستی . در حالی که اصلِ تو در لامکان است . دگانِ محسوس را ببند و دکانِ معنا را بگشا

۵- ذهنیت و قضاوت دیگران : پندار و تصوّر دیگران و اهمیت داشتن آن نیز از گرفتاریهای بازدارنده انسان می باشد. مولانا گوید :

در هوای آنکه گویندت زهی بسته ای برگردن جانت زهی
از برای گرفتن تایید و تشوق دیگران، خودت را به زجر میاندازی ،
بجای گرفتن تایید و تصویب دیگران و نگران این بودن اینکه آنها در موردت چه فکر و قضاوتی میکنند ، خودت
باش و زندگی عادی خودت را پی بگیر ،

مثنوی معنوی ؛ دفتر سوم

و در داستان حکایت آن درویش که در هری غلامان آراسته عمید خراسان را دید و بر اسبان تازی و قباهای
زربفت و کلاههای مغرق و غیر آن پرسید که اینها کدام امیرانند و چه شاهانند گفت او را که اینها امیران نیستند
اینها غلامان عمید خراسانند روی به آسمان کرد که ای خدا غلام پروردن از عمید بیاموز آنجا مستوفی را عمید
گویند.

گوید که

سربجنانند پیشت بهر تو رفت در سودای ایشان دهر تو
که اهمیت دادن به قضاوت دیگران انسان را از خود و هدف و مقصود اصلی باز می دارد.

۶- شهرت : اشتها و نام آوری نیز از مصادیق مهم گرفتاری می باشد.

اشتها خلق بندی محکم است سختی اش از بند آهن کی کم است
زیرا که شهرت و آوازه به هم رسانیدن در میان مردمان . زنجیر محکمی است بر دست و پای روح . و در عرصه
سلوک راه حق ، این بند گران از زنجیرهای آهنین کی کمتر است ؟ (خلاصه مطلب نمی توانی با داشتن
بیماری شهرت طلبی و خودنمایی راه شریعت و طریقت را در نوردی و به حقیقت بررسی)
و در خلاصه حکایت گفتن موسی به فرعون که از من یک پند قبول کن گوید که :

هر که را مردم سجدوی می کنند / زهر اندر جانِ او می آکنند

مردم در برابر هر کسی که تعظیم و گُرنش کنند . روح و جانِ او را لبریز از زهر می کنند . (این زهر همانا غرور
و تکبر است که شخصیت آدمی را تباه می سازد)

در دیوان شمس گوید :

نیست شهرت طلب و خسرو و شاعر باره کش به بیت غزل و شعر روان بفریبم

غزل: ۱۶۳۴

۷- شهوت : از موانع آزادی گرفتار آمدن در بند مشتهیات می باشد. وهر انسانی که خواهان رسیدن به آزادی است باید که مهار افسار شهوت را به دست خود گیرد. قرآن می فرماید : «زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ ...» و در آیه ای دیگر : «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»؛ (نجم؛ ۲۳) هوای نفس از مهمترین گرفتاریهای انسان می باشد. و عبدالهوا نمی تواند عبد الهو گردد. «شیر حقم نیستم شیر هوا»

در داستان جواب گفتن امیر المؤمنین کی سبب افکندن شمشیر از دست چه بوده است در آن حالت گوید که

بنده شهوت ندارد خود خلاص جز به فضل ایزد و انعام خاص

مثنوی معنوی؛ دفتر اول

و در داستان (فرمودن والی آن مرد را کی این خاربن را کی نشانده ای بر سر راه بر کن) به خوبی اشاره می کند

که اگر خاربن از سر راه کنده نشود هر روز زشد میکند و خارکن پیر و ضعیف میشود پس فرصت همین حالا را باید غنیمت شمرد فکر فردا ها غافل کننده است

از نظر مولوی این خویهای بد که در انسان است به منزله خاری است که در راه روئیده و همین حالا باید آنرا دید و آنرا کند این خویها صفت کهنگی دارد و فکر انسان را کهنه و عقب مانده نگه میدارد و اگر از سر بدر شود حالت نو و فکر نو پیدا میشود (کهنه بیرون کن گرت فکر نویست). و یکی از آن خارها شهوت است.

ترک شهوتها و لذتها سخاست هر که در شهوت فروشد برنخاست

مثنوی معنوی؛ دفتر اول

مراد از شهوت نیز واضح است که فقط مشتهیات جنسی و ... نیست. علم نیز می تواند مصداقی از شهوت باشد.

چه کسم من چه کسم من که بسی وسوسه مندم

گه از آن سوی کشندم گه از این سوی کشندم

من چه کسی هستم که دایم دچار وسوسه بوده و هر لحظه ای در زحمت کشیده شدن به این سو و آن سو بوده و آرامش ندارم. از بس من های من تحت فشار و کشش دنیای خاکی است مانند کمان در دست فشار کمان کش فرم خمیده و در تنش دارم . که اگر تشت آبروی شخصیت کاذب من در خطر افتادن از بام است. تا گرفتار نفس و من های ذهنی و مجازی هستم دایم در کشاکش دهر تحت فشار بوده و باران عشق بر من نمیبارد.

و

از سخن گویی مجوید ارتفاع
منتظر را به ز گفتن استماع
منصب تعلیم نوعی شهوت است
هر خیال شهوتی در ره بت است
مثنوی معنوی؛ دفتر چهارم

۸- دنیا و طمع ورزی نسبت به آن :و آن باعث می شود که توجه به اصل و مقصود اصلی نادیده گرفته شود . مولانا در آغاز مثنوی گوید :

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر

مثنوی معنوی؛ دفتر اول

دنیا و گرایش به آن در شئون و جلوات گوناگونش، مهمترین عامل رفتاری می باشد و نخواستن و نداشتن مهمترین حالت رهایش آنست.، آنگونه که شمس تبریزی گوید: آزادی در بی آرزویی است. مولانا گوید : علت اینکه پیامبر (ص) مخاطب خطاب «انا ارسلناک شاهدأ و مبشراً و نذیرأ» گردید این بود که از دنیا و هستی آزاد بود.

گشت "ارسلناک شاهد " در نذر ز آنک بود از کون او حرّ بن حرّ

مثنوی معنوی؛ دفتر اول

سیم و زر از بارزترین دامگاهها برای انسان می باشند و در کناه جاه و مقام ، پُر هزینه ترینشان. انسان اگر بتواند خود را از قید مال و مقام آزاد سازد قسمت زیادی از قید و بندهای رفتاری را از جان باز کرده است. مولانا گوید :

کاسه چشم حریصان پُر نشد تا صدف قانع نشد پُر دُر نشد

مثنوی معنوی؛ دفتر اول

طمع ورزی گرفتاری همیشگی است آنگونه که علی (ع) فرماید: «الطمعُ رقٌّ مؤبدٌ»؛ (نهج البلاغه؛ حکمت: ۱۷۱)

بارها در دام حرص افتاده ای حلق خود را بر بریدن داده ای
بازت آن توّاب لطف آزاد کرد توبه پذیرفت و شما را شاد کرد

مثنوی معنوی؛ دفتر سوم

و در فرازی دیگر گوید :

از حریصی هیچکس سلطان نشد از قناعت هیچکس کم جان نشد

مثنوی معنوی؛ دفتر پنجم

قناعت و سیرچشمی موجب فربه شدن جان آدمی می گردد.

حرص دنیا نیز موجب زمین گیر شدن جان انسان می گردد و عزّت نفس و مناعت طبع موجب سبکباری و سبکبالی ، آنگونه که علی (ع) گوید : «تحفّفوا تلحقوا»

مولانا ضمن حکایتی در مثنوی گوید : در یکی از سرّیه ها که مسلمانان غالب شده بودند اسیران را به حضور پیامبر (ص) آوردند و حضرت (ص) موقع مشاهده آنها تبسّم نمود. یکی از اسیران با مشاهده خنده پیامبر (ص) به اسیر دیگری که در کنارش بود گفت :

پس بدانستیم او آزاد نیست جز به دنیا دلخوش و دلشاد نیست

ورنه چون خندد که اهل آن جهان بر بد و نیکند مشفق مهربان

مثنوی معنوی؛ دفتر سوم

و در ادامه از زبان پیامبر (ص) می گوید : " لبخندم نبود بحر نبرد "...

در هر کدام از دو بیت فوق مولانا به نکته ای اساسی و راهبردی اشاره دارد. یکی اینکه دنیا موجب گرفتاری انسان می گردد و آنها که به دنیا دلخوش و شادند آزاد نیستند.

غلام همّت رندان بی سروپایم که هر دو کون نیارزد به پیششان یک کاه

و به گفته شهریار :

سرفرازی جاوید در کلاه درویشی است تا فرو نیارد کس سر به تاج سلطانی
کسانی که فریفته دنیا نمی شوند محبوس این خاکدان نیز نیستند. باز مولانا در یکی از غزلهای لطیف و دلنشین
خودگوید :

نیست محبوس جهان بسته این عالم خاک تا من او را به زر و ملک جهان بفریم

غزل: ۱۶۳۴

نکته بسیار مهم وجودی این است که آدمی به هرچه دل می سپارد معادل آن از خودش کم می شود. این دنیا
بازار وسیعی است آنگونه که در احادیث نیز نقل شده است : «الدنيا سوق» و به هرچه تعلّق خاطر سپاریم معادل
آن از خودمان کاسته می شود.

چون به هر فکری که دل خواهی سپرد	از تو چیزی در نهان خواهند برد
پس بدان مشغول شو کان بهترست	تا ز تو چیزی برد کان کهترست
هرچه تحصیلی کنی ای معتنی	می در آید دزد از آن سو کایمنی
بار بازرگان چو در آب اوفتد	دست اندر کالهٔ بهتر زند
چونک چیزی فوت خواهد شد در آب	ترک کمتر گوی و بهتر را بیاب

مثنوی معنوی ؛دفتر دوم

نکته دوم در حکایت آوردن جنگی به حضور پیامبر (ص) این است که مولانا از زبان اسیر گوید : «اهل آن
جهان» نسبت به همه مشفق و مهربان هستند. در واقع خشم ، کینه ، عقده ، عداوت و رذایل نفسانی به نوعی
گرفتاری ما را نمایان می سازد. مولانا از زبان علی (ع) در حکایت جنگ حضرت با عمر بن عبدودّ گوید :

چونکه خُرم خشم کی بندد مرا نیست اینجا جز صفات حق درآ

مثنوی معنوی ؛دفتر اول

و :

خشم شاهان را شه و ما را غلام خشم را من بسته ام زیر لگام

مثنوی معنوی ؛دفتر اول

انسان اگر بتواند به ساحت عشق وارد بشود و نسبت به همه خیرخواه باشد به واقع از تعینات آزاد شده است.

و

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشم و از هر دو جهان آزادم

حافظ؛ غزل: ۳۱۷

نتیجه گیری

مولوی سال‌های سال با تمرین و ممارست و تجربه‌اندوزی و حشر و نشر با ارباب سلوک و مصاحبت با مردان مردی چون شمس تبریزی و عطار و داشتن همنشینانی چون حسام‌الدین چلبی که به خاطر گل روی زیبا و سیرت همچون آینه‌اش مثنوی معنوی را سرود و با به سرآوردن با رازدانانی همچون صلاح‌الدین زرکوب و برهان‌الدین محقق آسمان‌ها را یکی پس از دیگری سپری نمود و درهای بسته فکر و اندیشه بشری را گشود و رمز و رازهای بسیاری که سر به مهر بودند از قرآن مجید درک کرد و کوشید آن همه را با زبانی بسیار ساده به انسان بیاموزد. این که این همه با رسایی تمام در باب آزادی انسان سخن می‌گوید، بی‌شک از جهان‌بینی توحیدی او مایه می‌گیرد، از شناخت او نسبت به انسان و جایگاه انسان "آزاد" در پیشگاه خداوند و نسبت این انسان آزاد با جهان و رابطه او نسبت به مدیریت عالی جهان. آفرینش سرچشمه می‌گیرد.

از نگاه مولانا، این انسان آزاد است که با داشتن موهبت آزادی مسئولیت را درک می‌کند و این انسان آزاد مطلق است که به مسئولیت می‌رسد و گرنه اگر انسان اختیاری نمی‌داشت و در جبریتی کشته محبوس می‌بود، هیچ کس از او مسئولیتی نمی‌خواست. حتی در پذیرش ایمان یا کفر، انسان آزاد مطلق است، مولانا با پیشنهاد مراقبت درست و پیوسته می‌خواهد که آدمی اشتباهات گذشتگان را تکرار نکند، راه و یاران راه و ابلیس و ابلیسیان را از دوستان راستکار بازشناسد، تا دچار خسران بزرگ نگردد.

منابع :

- ۱- قرآن مجید؛ ترجمه بهاءالدین خرمشاهی؛ چ چهارم، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۱
- آن ماری، شیمل؛ شکوه شمس ؛ مترجم حسن لاهوتی؛ چ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۳. بو عمران، شیخ؛ مسئله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن ؛ ترجمه اسماعی
- ۴- بهاء ولد، سلطان العلماء؛ معارف؛ چ سوم، تهران: طهوری، ۱۳۸۲ .
- ۵- . پورنامداریان، تقی؛ در سایه آفتاب؛ تهران: سخن، ۱۳۸۰
۶. جعفری، محمد تقی؛ تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی؛ تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۵۲
۷. چیتیک، ویلیام و دیگران؛ میراث مولوی؛ ترجمه مریم مشرف؛ تهران: سخن، ۱۳۸۶
۸. رکنی، محمد مهدی؛ جبر و اختیار در مثنوی؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۷
۹. زرین کوب، عبدالحسین؛ بحر در کوزه؛ چ دوازدهم، تهران: علمی، ۱۳۸۶
۱۰. ؛ پله پله تا ملاقات خدا؛ چ بیست و هفتم ، تهران: علمی، ۱۳۸۶
۱۱. ؛ سر نی؛ چ دهم، تهران: علمی، ۱۳۸۳
۱۲. . زمانی ، کریم؛ شرح جامع مثنوی(ج ۱) ؛ چ بیست و پنجم، تهران: اطلاعات، ۱۳

۱۳- مولوی نامہ - جلال الدین ہمایہ - ۱۳۷۶ ج اول

۱۴- کلیات شمس تبریزی - بدیع الزمان فروزانفر ۱۳۷۶ چاپ پہار دہم

۱۵- ولد نامہ - جلال الدین ہمایہ ۱۳۵۹ -